گفت‌وگو با دنی ویلنو، کارگردان «سوختگان»، نامزد اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی‌زبان

فیلم من ارزش تاریخی ندارد

ادوارد داگلاس
ترجمه: پریا لطیفی‌خواه

عکس: آوت‌نا

دنی ویلنو بیشتر در محافل هنری مونترآل مشهور بود، ولی چهارمین فیلم او با نام «سوختگان» از لحاظ دراماتیک چنان قوی و پرکشش از کار درآمد که فیلم را به منتخب تماشاگران ده‌ها جشنواره بدل کرد و هشت جایزه ژنی (معادل اسکار در کانادا) و نامزدی اسکار در رشته بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان را برای ویلنو به ارمغان آورد. فیلم که برداشتی آزاد از نمایشنامه‌ای به همین نام از وجدی معوّد است، در یک سطح، درامی خانوادگی است اما در سطحی دیگر با موضوع بزرگتری مثل ناآرامی‌های خاورمیانه و به ویژه لبنان سر و کار دارد و آن را به شیوه‌ای صریح و واقع‌گرایانه، بدون تقلا برای ایجاد توهم صحت تاریخی اثر، تصویر کرده است. بخشی از قدرت فیلم هم در تعداد رویدادهای تکان‌دهنده و چرخش‌های داستان نهفته است. فیلمساز کانادایی فرانسوی تبار در گفت‌وگویی ۳۰ دقیقه‌ای در مورد همه جنبه‌های فیلمش، تواضعی باورنکردنی نشان می‌داد و از اینکه پیش از گفت‌وگو فیلم دو ساعته او را دو بار دیده بودیم، شگفت‌زده شده بود.

■■■

این فیلم یک اقتباس مرسوم از یک نمایشنامه نیست چون احساس نمی‌شود که بر اساس نمایشنامه‌ای ساخته شده است.

می‌دانم.

آیا وقتی برای اولین بار سراغ نمایشنامه رفتید، قصد اقتباس آن را داشتید؟ چه چیزی در آن یافتید؟

پاسخ به این سوال چندان غیرعادی نیست، خیلی معمولی است. از سر کنجکاوی به دیدن نمایش رفتم. دنبال این نبودم که دستمایه‌ای برای کارم پیدا کنم. عاشق داستان قدرتمند و معنای موجود در آن شدم. نمایشنامه‌ای است که برای چهار ساعت اجرا روی صحنه نوشته شده؛ هر وقت شخصیتی دهان باز می‌کند، به اندازه چهار صفحه صحبت می‌کند. نمایشنامه‌ای بسیار پر دیالوگ است، خیلی سنگین. اما بعد از تماشای نمایش، در پیاده‌رو به خودم گفتم: «یک فیلم از رویش می‌سازم گرچه خودم هم باور نمی‌کنم این کار، شدنی باشد.» به نظر من پروژه‌های فیلم بر اساس تقدیر شکل می‌گیرند، همیشه همین‌طور است. به خودم گفتم: «باید این فیلم را بسازم، هر چقدر هم کار داشته باشد.» تمام تلاشم را کردم تا نویسنده را متقاعد کنم.

آن شب که نمایش را دیدید، نویسنده‌اش هم آنجا بود؟

نه. مساله این است که مونترآل خیلی کوچک است. جامعه هنری مونترآل مثل یک خانواده کوچک است، بارها نویسنده‌اش را در پیاده‌رو دیده بودم و با هم خوش‌وبش کرده بودیم. او در کبک بسیار مشهور است و خیلی راحت می‌توان پیدایش کرد. شاید دو روز بعد او را دیدم که بیرون از سالن داشت قهوه می‌خورد. کمی طول کشید تا متقاعدش کنم، اما موفق شدم و او گفت: «به دو شرط حقوق اثر را به تو می‌دهم. اول اینکه باید خودت فیلم را بسازی. آزادی کامل داری. حتی اگر آن را به آشغال تبدیل کنی، از تو خوشم می‌آید. راست می‌گویم.»

فیلم‌های قبلی شما را دیده بود؟

بله، با کارهایم آشنا بود. فقط دو فیلم بلند ساخته بودم، ولی راستش را بخواهید من در کانادا آدم شناخته شده‌ای هستم. او من را می‌شناخت و فیلم‌های قبلی‌ام را دیده بود.

شرط دوم چه بود؟

گفت: «من برای نوشتن این خیلی زحمت کشیده‌ام. تو هم خیلی زحمت می‌کشی. اما خودت تنهایی زحمت بکش چون من دارم به پاریس برمی‌گردم.» مشغول نوشتن پروژه تازه‌ای بود؛ نمایشنامه پنج ساعته‌ای به نام «جنگل» درباره جنگ جهانی دوم. مرحله نگارش فیلمنامه خیلی طولانی بود. خیلی از شخصیت‌ها و ۹۶ درصد از دیالوگ‌ها را کنار گذاشتم. در نمایشنامه، مسافرتی در کار نیست. شخصیت‌ها درست وقتی به مقصدشان رسیده‌اند، درباره آنچه دیده‌اند، صحبت می‌کنند. سینما از این لحاظ معرکه است که می‌توانید از چشم‌اندازی به چشم‌انداز دیگر بروید و تاثیر سفر در شخصیت‌ها را ببینید.

تصور می‌کنم بیشتر لوکیشن‌هایی که در فیلم می‌بینیم را شخصیت‌ها در نمایشنامه توصیف کرده‌اند. شما برای یافتن لوکیشن چکار کردید؟ مکان وقوع رویدادها در فیلم مبهم می‌ماند و با توجه به زندگینامه نویسنده می‌توان فرض کرد که لبنان است، اما هرگز به آن اشاره نمی‌شود.

نمایشنامه هم به همین صورت است. فکر می‌کنید «اینجا لبنان است؟» و بعد که درباره نام مکان‌ها تحقیق می‌کنید، می‌بینید که تخیلی هستند و وجود خارجی ندارند. وجدی نمایشنامه‌اش را بر اساس لحظات مهم تاریخ جنگ داخلی لبنان در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نوشت، مثل کشتار در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا یا حمله به اتوبوس در سال ۱۹۸۲. نام شخصیت مادر در نمایشنامه، صحا بشاره بود. وجدی پیش از آغاز جنگ و مهاجرت به کانادا در بیروت زندگی می‌کرد و همسایه‌اش دختر کوچکی به نام صحا بشاره بود که در بیروت ماند و بعد از کشتار صبرا و شتیلا سعی کرد فرمانده گروه شبه‌نظامی مسیحی دست راستی را در جنوب لبنان بکشد. او مدت ده سال را در زندانی گذراند که مساحتش از یک میز کوچکتر بود. وجدی خیلی تحت تاثیر مقاومت او قرار گرفت. اما از این گذشته، همه چیز تخیلی بود.

اما وجود شباهت‌ها کاملا واضح است.

بله، البته. وقتی لبنانی‌ها فیلم را دیدند، خیلی برایم جالب بود. هفته پیش که در بیروت بودم، لبنانی‌ها آن را به عنوان یک فیلم تاریخی تماشا می‌کردند. می‌گفتند: «خیلی به جنگ ما نزدیک است. دقیقا همین‌طوری اتفاق افتاد.» من گفتم: «نه، اصلا ارزش تاریخی ندارد. لطفا این‌طوری نگویید. چون از این لحاظ لهجه‌اش درست نیست. منظره‌ها درست نیست.» نمایشنامه از لحاظ سیاسی خنثی بود و من هم می‌خواستم فیلم همین‌طور باشد. این فیلم درباره صلح و درباره پایان دادن به چرخه خشونت است و من نمی‌خواهم بخشی از کشمکش باشم. بنابراین قرار دادن داستان در یک سرزمین خیالی مثل این بسیار مهم است.

پیش از نوشتن فیلمنامه به دنبال لوکیشن رفته بودید که ببینید آنچه در ذهن دارید، واقعا وجود دارد یا نه؟

مدت‌ها پیش به اردن رفته بودم، اما در آن منطقه (شمال اردن که به جنوب لبنان شبیه است)، نبودم. وقتی به آنجا رسیدم... مثلا به دهکده ناوال، همان اول دیدم که دهکده کوچک همان نوع درخت، همان نوع نور و چشم‌اندازی را داشت که من دنبالش بودم. مکان دورافتاده‌ای بود و از لحاظ لجستیکی پدرمان درآمد، اما از نظر من همان جایی بود که برای فیلمبرداری آن صحنه‌ها می‌خواستم.

نمی‌دانم آندره (تورپن، مدیر فیلمبرداری) چطور آن نماها را گرفته است؟ احتمالا باید از کوه بالا رفته باشد و کارهای خطرناکی انجام داده باشد.

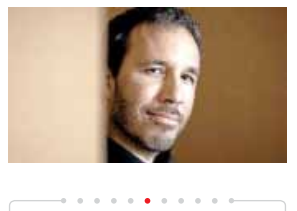

آندره بدلکار است. کارهای خطرناک و پیچیده را دوست دارد. در مرحله تحقیق قبل از فیلمبرداری به او تعداد زیادی عکس و فیلم نشان دادم تا بفهمد چه می‌خواهم و گفتم می‌خواهم تصویر تا حد ممکن طبیعی به نظر برسد. پیش از این فیلم کار ما با هم خیلی ظریف و از لحاظ زیبایی‌شناختی استیلیزه بود. سعی می‌کردیم همیشه تصاویر زیبایی بسازیم. اما در مورد این فیلم، می‌خواستم زیبایی‌شناسی را کنار بگذارم و به داستان اولویت بدهم. نمی‌خواستم مردم بگویند: «وای، چه تصاویر زیبایی.»

> **صحنه‌ها را آنقدر بازنویسی کردم تا جایی که می‌توانید همیشه روابط را حدس بزنید و حفره‌ها را با تخیل خودتان پر کنید به جای آنکه من نشان بدهم. این واقعا ترسناک بود چون اولین بار بود که چنین کاری می‌کردم و اگر سررشته از دست تماشاگر در می‌رفت، نمی‌توانست روابط میان شخصیت‌ها را درک کند**

پس شکست خوردید، چون فیلم هنوز زیبا به نظر می‌رسد، با آنکه بیشتر طبیعی به نظر می‌رسد تا استیلیزه.

درست می‌گویید. می‌خواستیم سبک کارمان ظریف و نامحسوس باشد. با آندره به این نتیجه رسیدیم. در واقع آندره آمد و گفت: «باید بدون نور مصنوعی فیلمبرداری کنیم، فقط با نور خورشید.» ایده خیلی خوبی بود.

برای کل فیلم می‌توانستید این کار را بکنید؟ فکر می‌کنم در صحنه‌های داخلی نمی‌توانستید.

در زندان، چون زندان را در زیرزمین فیلمبرداری می‌کردیم، و دفتر وکیل در ابتدای فیلم، از چراغ استفاده کردیم، چون زمستان بود و برای سه روز نمی‌توانستیم در بیرون فیلمبرداری کنیم. بنابراین در چهار تا پنج درصد فیلم نور مصنوعی داریم.

رمی ژیرار از بازیگران طراز اول مونترآل است، اما بازیگران زن را چطور پیدا کردید؟ همه آنها عرب تبار بودند؟

رمی را از موقع نوشتن فیلمنامه در نظر داشتم. دیگران، لوبنا ازابل در نقش مادر، بلژیکی است و نسبش به مراکش می‌رسد. واقعا به کار او افتخار می‌کنم. بهترین زنی بود که می‌توانست این نقش را که دنیای درونش پنهان است، بازی کند.

با آنکه برای نشان دادن سنین مختلف از چهره پردازی هم خیلی استفاده شده، اینکه او توانسته نقش این سنین را بازی کند، حیرت‌انگیز است.

بله. چهره‌اش به او این امکان را می‌داد. اول فکر می‌کردم برای این نقش باید از دو یا سه بازیگر استفاده کنم.

یک تفاوت این فیلم با نمایشنامه این است که شما چهار بازیگر معرکه در اختیار دارید و در کمتر صحنه‌ای آنها را کنار هم قرار داده‌اید. گرفتن این صحنه‌های متعدد که در هر کدام یک یا دو بازیگر کنار هم در یک لوکیشن قرار دارند، آن هم در یک دوره زمانی سی ساله، لابد از لحاظ تدارکات و برنامه‌ریزی خیلی دشوار بوده است.

موقع نوشتن فیلمنامه می‌دانستم که تعداد عناصر داستانی خیلی زیاد است. با هر سکانس فیلم می‌شد یک فیلم بلند ساخت. می‌توانید در مورد یک نفر که در زندان است یک فیلم کامل بسازید... خود من هم از این می‌ترسیدم که تعداد رویدادهای دراماتیک و تعداد صحنه‌ها بسیار زیاد است. یعنی من باید یک جا درباره روابط شخصیت‌ها به مینی‌مالیسم متوسل می‌شدم و فقط سرنخ‌هایی به دست می‌دادم و ارتباط برقرار کردن میان این شخصیت‌ها را به خود مخاطب واگذار می‌کردم. مثلا هرگز سیمون را با مادرش نمی‌بینیم. فقط می‌دانیم که از مادرش بسیار عصبانی است و فکر می‌کند که او دیوانه است و مادر را اصلا دوست ندارد. اما واقعا آنها را کنار هم نمی‌بینیم. من برای آنها دوازده صحنه با هم نوشته بودم. اما در سینما چیزی است که من عاشقش هستم... نمی‌دانم شما فیلمی به نام «تولد» را دیده‌اید که جاناتان گلیزر ساخته و فیلمنامه‌اش را ژان کلود کریر نوشته است؟ من عاشق این فیلم هستم. خوشم می‌آید که در تمام طول فیلم در مورد رابطه یک زن با شوهرش فکر می‌کنیم اما هرگز آنها را با هم نمی‌بینیم. زن برای شوهرش سوگواری می‌کند و به نظرم خیلی جالب است که همیشه درباره گذشته صحبت می‌شود و آنها همیشه در زمان حال هستند و هرگز از فلش بک استفاده نمی‌شود. به نظر من آن فیلم، سینمای ناب است. سعی کردم در «سوختگان» همین کار را بکنم. صحنه‌ها را آنقدر بازنویسی کردم تا جایی که می‌توانید همیشه روابط را حدس بزنید و حفره‌ها را با تخیل خودتان پر کنید به جای آنکه من نشان بدهم. این واقعا ترسناک بود، چون اولین بار بود که چنین کاری می‌کردم و اگر سررشته از دست تماشاگر در می‌رفت، نمی‌توانست روابط میان شخصیت‌ها را درک کند.

جالب است که تا پایان فیلم نکات مهمی افشا می‌شود اما واقعا تاثیر آنها را در شخصیت‌ها نمی‌بینیم. آیا نمایشنامه بیشتر به آنها می‌پرداخت؟

نمایشنامه هم اینطور بود. سعی کردم تا حد ممکن به ساختار نمایشنامه وفادار بمانم و فکر می‌کنم همان خیلی خوب و تخیل‌برانگیز بود. (می‌خندد) فکر می‌کنم واکنش‌های بعد از آن، خودش یک فیلم دیگر است.

کوتاه شده از کامینگ سون

نگاهی به فیلم «سوختگان»

آگاتا کریستی، سوفوکل و گسستگی نسل‌ها

جو مورگنسترن

این فیلمی بود که باید جایزه اسکار را در رشته بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان می‌برد اما نبرد. در این فیلم به زبان‌های فرانسه و عربی صحبت می‌شود اما مضمون و موضوع‌اش به هیچ وجه بیگانه نیست و تاثیر خردکننده‌اش هم ناآشنا نیست. اقتباس سینمایی دنی‌ویلنو از نمایشنامه وجدی معود، نمایشنامه نویس کانادایی لبنانی تبار، داستان شجاعت، ستمگری، رازهای خانوادگی و زنجیره‌ای از خشم که فقط آن را با عشق می‌توان از هم گشود را به شیوه‌ای استادانه بازگو می‌کند.

«سوختگان» با تمهیدی دراماتیک در حد و اندازه آگاتا کریستی آغاز می‌شود (و پایان آن در حد سوفوکل است). وکیلی در مونترآل فرزندان دوقلوی زنی خاورمیانه‌ای که به تازگی از دنیا رفته است را فرامی‌خواند تا وصیت نامه او را قرائت کند. دوقلوها، ژان و سیمون، از اینکه مادرشان میراث‌اش را به تساوی بین آنها تقسیم کرده است، تعجب نمی‌کنند؛ آنچه مایه شگفتی آنها می‌شود، دو پاکتی است که وکیل در اختیارشان می‌گذارد -یکی از جانب پدر که او را مرده می‌پنداشتند و دیگری از برادری که هرگز نامش را نشنیده بودند.

ژان برای یافتن این شخصیت‌های شبح گونه وارد سفری ادیسه وار به خاورمیانه می‌شود و برادرش هم به دنبال او می‌آید. همزمان با سفر آنها تصاویری می‌بینیم که نقبی به داستان گذشته مادر آنها، ناوال، با بازی بسیار خوب لوبنا ازابل در این نقش است. این بازیگر زن و نقش او کاملا برازنده یکدیگرند. ناوال بزرگ می‌شود، از یک دختربچه پرشور در کوچه‌های روستا به دانش‌آموز کالج، فعال سیاسی صلح طلب طرفدار عدم خشونت، فعال صلح طلب با رویکردی خشن و بعد به یک زندانی تحت شکنجه از سوی زنی که برای هوشیار نگه داشتن او آواز می‌خواند، بدل می‌شود.

فیلمبرداری- کار درخشان آندره تورپن، مدیر فیلمبرداری- در اردن صورت گرفته اما مکان دقیق و نام آن کشور مشخص نمی‌شود. با این حال زندگی ناوال از رنج‌های مردم لبنان در زمان کشتار پناهندگان فلسطینی در سال ۱۹۸۲ توسط شبه نظامیان مسیحی حکایت دارد. پرداختن به ماهیت خشونت‌های فرقه‌ای -تلافی جویی‌هایی که به یک دور باطل بی‌پایان بدل می‌شود- و تقلای ناوال برای آنکه در این میان طبق اصول زندگی کند، فیلم «سوختگان» را ارزشمند و قدرتمند می‌سازد.

پایان‌بندی فیلم عملا از سوفوکل گرفته شده است و درام چنان تشدید می‌شود -و گاهی حتی آزاردهنده- که به سطحی اسطوره‌ای می‌رسد.

آنچه کار آقای ویلنو و گروه بازیگران عالی او را ارزشمندتر می‌سازد، این است که اجازه می‌دهند کنش‌های درام ریشه در لحظه‌لحظه واقعیت‌هایی داشته باشد که این برادر و خواهر در جست و جوی خود -واقعا نظیر یک داستان کارآگاهی- کشف می‌کنند. آنها از شکاف بزرگی که نسل‌ها را از هم جدا کرده، عبور می‌کنند و آرام آرام شخصیت مادرشان را کشف می‌کنند.

منبع: وال استریت جورنال

رویاهایی که می‌آیند

ساسان گلفر
cinemaglobe.blogfa.com

ریشه‌ها عمیقند

■ جست‌وجوی ریشه‌ها یکی از دیرپاترین مضامین هنرهای نمایشی است که دست‌کم از زمان «اودیپ‌شهریار» سوفوکل در ۲۵۰۰ سال پیش تا اکران هفته گذشته سینماها امتداد داشته است. هنوز هم فیلمساز کانادایی نامزد اسکار در خاورمیانه به دنباله ریشه‌ها می‌گردد و فیلمساز افسانه‌ای سینمای آلمان غارهای فرانسه را به دنبال ریشه‌های تمدن و هنر هزاران ساله بشر در می‌نوردد.

سوختگان

INCENDIES

ژان و سیمون مروان (ملیسا دیزورمو پولن و ماکسیم گودت) دوقلوهای کانادایی که به تازگی مادرشان، ناوال (لوبنا آزابل) را از دست داده‌اند، با دریافت نامه‌هایی از پدرشان که او را مرده می‌پنداشتند، غافلگیر می‌شوند و به خاورمیانه می‌روند تا به دنبال ریشه‌های خانواده خود بگردند. دوقلوها در آنجا با کمک وکیلی به نام لبل (رمی ژیرار) به داستان تراژیک زندگی مادرشان پی می‌برند. فیلم «سوختگان» را دنی ویلنو کارگردانی کرده و فیلمنامه‌اش را با همکاری والری بوگران شمپانی بر اساس نمایشنامه‌ای از وجدی معود نوشته است. این فیلم کانادایی فرانسه زبان یکی از پنج نامزد اسکار ۲۰۱۱ در رشته بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان بود و در چندین جشنواره از جمله تورنتو و ونیز نمایش داده شد و نقدهای مثبتی دریافت کرد. زمان نمایش ۱۳۰ دقیقه و درجه‌بندی فیلم R است.

آب برای فیل‌ها

Water for Elephants

این درام اقتباسی است از رمانی به همین نام نوشته سارا گروئن با فیلمنامه ریچارد لاگریونز و به کارگردانی فرانسیس لارنس که داستان آن در دوران رکود بزرگ اقتصادی آمریکا در دهه ۱۹۳۰ می‌گذرد. جیکوب (رابرت پتینسن) دانشجوی بی‌پول رشته دامپزشکی با یک سیرک همراه می‌شود و به یکی از بازیگران (ریس ویترسپون) دل می‌بندد و با رام‌کننده حیوانات (کریستف والتز) که شخصیتی کاریزماتیک و در عین حال نامتعادل دارد و فیلی که رام نشدنی به نظر می‌رسد، مشکل پیدا می‌کند. هال هالبروک، پل اشنایدر، اسکات مک دانالد و جیم نورتن از دیگر بازیگران این فیلم هستند. زمان نمایش فیلم ۱۲۲ دقیقه و درجه‌بندی آن پی جی ۱۳ است.

بنگ بنگ کلاب

The Bang Bang Club

عنوان فیلم از نام گروه چهارنفره‌ای از عکاسان جنگی گرفته شده که رویدادهای آخرین سال‌های آپارتاید در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ آفریقای جنوبی را با دوربین خود به سراسر جهان عرضه کردند و این فیلم قصد دارد داستان واقعی آنها را بازگو کند. رایان فیلیپ، تیلور کیش، فرانک راتنباخ و نیلز وان جارسولد نقش این عکاس‌ها را بازی می‌کنند و مالین آکرمن نقش ویراستار و حامی این گروه را دارد که در یکی از خشن‌ترین و دردناک‌ترین جنگ‌ها میان دو گروه سیاه‌پوست درگیر شده‌اند. این درام ۱۰۶ دقیقه‌ای که برای اولین بار در جشنواره تورنتو نمایش داده شده را استیون سیلور نوشته و کارگردانی کرده است.

غار رویاهای فراموش شده

Cave of Forgotten Dreams

تازه‌ترین فیلم ورنر هرتزوگ، فیلمساز آلمانی که دوربینش را به همه قاره‌های دنیا برده، مستندی است سه بعدی درباره غار تقریبا غیرقابل دسترس شاوت در جنوب فرانسه که آثار نقاشی ماقبل تاریخی متعلق به ۳۰ هزار سال پیش در آن کشف شده است. کارگردان «رویارویی در انتهای جهان» و «مرد گریزلی» در این مستند که بر اساس مقاله‌ای از جودیت تورمن ساخته، با دمینیک بافیه، ژان کلوته و ژان میشل گنست دیرین شناس و چندین دانشمند دیگر همراه شده است. در این محصول مشترک کانادا، آمریکا، فرانسه، آلمان و انگلستان به زبان‌های انگلیسی و آلمانی صحبت می‌شود. زمان نمایش فیلم ۹۰ دقیقه است.

تازه‌چه‌خبر دکتر جون؟

سقوط هواپیمای رابرت زمکیس

■ کارگردان «فارست گامپ» و سه‌گانه «بازگشت به آینده» که در سال‌های گذشته خودش را وقف انیمیشن با تکنیک استاپ موشن در فیلم‌هایی مانند «بئوولف» و «سرود کریسمس» کرده بود، قصد دارد با فیلمی درباره فاجعه سقوط هواپیما به عالم فیلم‌های زنده بازگردد. فیلم تازه رابرت زمکیس «پرواز» نام دارد و فیلمنامه‌اش را جان گراتیاس نوشته است که نویسنده فیلمنامه پروژه بعدی زمکیس -فیلم «فولاد واقعی» درباره ربات‌های بوکسور- نیز است. فیلم «پرواز» به خلبان دلیری می‌پردازد که برای نجات مسافرانش در چندین ماموریت به شهرتی جهانی دست یافته و این بار با چالش بزرگتری روبه‌رو می‌شود. احتمالا زمکیس با این فیلم قصد دارد نقبی به دوران موفقیت‌های بزرگ آثار زنده‌اش دهه ۱۹۹۰ بزند، دورانی که تا زمان رها شدن تام‌هنکس به سبک رابینسن کروزوئه در جزیره «جداافتاده» در سال ۲۰۰۰ ادامه داشت. زمکیس، کارگردان و تهیه‌کننده این روزها مشغول ساختن انیمیشن موزیکالی به نام «زیردریایی زرد» است که برای سال ۲۰۱۲ آماده نمایش می‌شود.

«وحشی‌ها»ی الیور استون

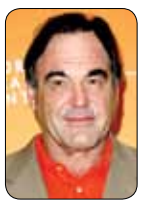

■ امضای قرار داد با اوما تورمن، جان تراولتا و بلیک لیولی در هفته گذشته، این سه نفر را به سیاهه «وحشی‌ها»ی الیور استون افزود که پیش از آنها بازیگران دیگری مانند تایلر کیش، آرون جانسن، سلماهایک و بنیتسیو دل تورو را در برگرفته بود. همچنین در روزهای گذشته روایتی گزارش داد که گروه «وحشی‌ها» با ورود امیل هیرش، بازیگر «به سوی طبیعت وحشی» و «اسپید ریسر» تکمیل می‌شود. فیلم تازه الیور استون از کتابی به قلم دان ویلسن اقتباس می‌شود و درباره دو قاچاقچی ماریجوانا در کالیفرنیاست که با یک کارتل مکزیکی مواد مخدر در می‌افتند و دوستشان برای باج خواهی به گروگان گرفته می‌شود. این فیلم شرکت یونیورسال در تابستان جلوی دوربین می‌رود و قرار است در سال آینده میلادی اکران شود. کارگردان «قاتلان بالفطره» در سال‌های اخیر با «دبلیو» درباره دوران جوانی جورج بوش پسر و «وال استریت: پول هرگز نمی‌خوابد» دوران نه چندان موفقی را سپری کرده است.

پن، برولین و گازلینگ در جوخه

■ شان پن، جاش برولین و رایان گازلینگ مشغول مذاکره برای حضور در درام جنایی «جوخه گنگسترها» هستند.

به گزارش ددلاین، در این فیلم به کارگردانی رابن فلایشر، کارگردان «زامبی لند»، پن نقش یکی از شخصیت‌های مهم تاریخ گروه‌های مافیایی لس‌آنجلس به نام میکی کوهن را ایفا می‌کند و گازلینگ و برولین پلیس‌هایی هستند که مامور دستگیری او شده‌اند. قبلا این پروژه «داستان‌هایی از جوخه گنگسترها» نام داشت و کارگردانی آن به بن افلک و دارن آرونوفسکی پیشنهاد شده بود.

داستان فیلم در اواسط قرن بیستم می‌گذرد و فیلمنامه‌اش را ویل بیل بر مبنای رشته مقالاتی در لس‌آنجلس تایمز به قلم پل لیبرمن نوشته است. «جوخه گنگسترها» در سال ۲۰۱۳ اکران خواهد شد.

زندگی مارگارت تاچر بر پرده سینما

■ قدرت و هزینه‌ای که باید برای برای رسیدن به آن پرداخت، مضمون فیلم «بانوی آهنین» است؛ فیلمی که عنوانش را از لقب نخست‌وزیر اسبق بریتانیا، مارگارت تاچر گرفته و به زندگی پر فراز و نشیب او پرداخته است. این درام زندگینامه‌ای را فیلیدا لوید کارگردانی کرده که بیشتر به عنوان کارگردان تئاتر و اپرا شهرت دارد و نقش مارگارت تاچر را مریل استریپ بازی می‌کند که سه سال پیش در فیلم «ماما میا» به کارگردانی خانم لوید با او همکاری داشته است. در این فیلم جیم بردبنت در نقش شوهر مارگارت تاچر در سالخوردگی حضور دارد و هری لوید نقش همین شخصیت را در دوران جوانی ایفا می‌کند. ریچاردای گرانت، آنتونی هد و راجر آلام از دیگر بازیگران این فیلم هستند که فیلمبرداری آن در جریان است و احتمالا تا پایان سال روی پرده می‌رود.